



جایگاه طبقاتی و موقعیت سیاسی جنبش های اجتماعی بالفعل

رشد تضادها و تنش های غیر قابل کنترل

چگونه دارویی می تواند فرانسه را نجات دهد!

جامعه ایران آستان تحولات سیاسی نوینی ست. توده های زحمتکش مردم به نحو روز افزونی، به مبارزه علنی و مستقیم روی آورده اند. تلاش رژیم، برای کنترل و مهار جنبش های اعتراضی، با شکست رو به رو شده است. تداوم و گسترش مبارزات کارگران، معلمان، دانشجویان و زنان، آشکارترین بیان شکست سیاست های حکومت، در مهار این جنبش هاست. تشدید سرکوب و اختناق و میلیتاریزه کردن سراسر جامعه، با توجهات و بهانه های رنگارنگ، آخرین حربه حاکمه و دلیل دیگری بر شکست تمام سیاست های حکومت است. آن چه که در چشم انداز قرار گرفته است، اعتلاء روز افزون جنبش و نبردهای طبقاتی وسیع تر و شدیدتر است. از شورش های تهیستان در نیمه اول دهه ۷۰، که زنگ پایان رکودی ده ساله را در حیات سیاسی جامعه و آغاز مرحله ای نوین درزندگی سیاسی و مبارزاتی توده ها، به صدا در آورد، تا به امروز، شاهد نبردی آشکار و علنی در سراسر جامعه هستیم. افت و خیزهای مبارزه، در این دوران، در برابر سیر بالنده جنبش، چون، لحظاتی زودگذر محو شده اند. جنبش اعتراضی توده ها پیوسته رادیکال تر شده است، شکلی سازمان یافته تر و آگانه تر به خود گرفته و خصلت سیاسی رادیکال آن برجسته تر شده است.

آن چه که اکنون، بالفعل با آن روبه رو هستیم و در عین حال جهت عمومی تحول و تکامل جنبش را به ما نشان می دهد، نتیجه ناگزیر و جبری شرایطی ست که دگرگونی وضع موجود را به مسئله ای حیاتی تبدیل کرده است. نیروی محرکه تمام جنبش های اجتماعی موجود در ایران، تضادهای حل نشده ای ست که به درجه انفجار آمیزی تشدید شده اند. راهی برای تعدیل و تخفیف این تضادها با حفظ وضع موجود، باقی نمانده است. همین دلیل هم کافی ست که نشان دهد، چرا سیاست تشدید سرکوب و اختناق کنونی رژیم دیکتاتوری عربیان، به جای این که توده مردم را مرعوب و روانه خانه هایشان سازد، به رودروئی آشکارتر و در صفحه ۲

روز دوشنبه دهم اردیبهشت، حسین موسویان از سوی نیروهای امنیتی رژیم، به جرم "ارتباط با بیگانگان و ارائه اطلاعات به آنها"، بازداشت شد. احضار و دستگیری موسویان، یار دیرین رفسنجانی و سفیر جمهوری اسلامی در آلمان در زمان ریاست جمهوری وی، عضو موثر "شورای عالی امنیت ملی" و سرپرست تیم مذاکرات هسته ای زمانی که حسن روحانی سمت دبیر "شورای عالی امنیت ملی" را برعهده داشت و بالاخره معاون مرکز تحقیقات

در صفحه ۳

انتخابات ریاست جمهوری فرانسه که با پیروزی نیکلا سارکوزی کاندیدای حزب جنبش اتحاد مردمی به پایان رسید، توجه زیادی در رسانه های کشورهای پیشرفته غربی به ویژه اروپا را به خود معطوف کرد. سارکوزی وابسته به همان حزبی است که ژاک شیراک- که ۱۲ سال پست ریاست جمهوری فرانسه را در دست داشته است، بنابراین پیروزی او در انتخابات از این زاویه حاوی نکته جدیدی نیست. آن چه ریاست جمهوری او را بحث انگیز کرده این در صفحه ۵

شکست کنفرانس شرم الشیخ

یک کنفرانس بین المللی با شرکت پنجاه کشور و نهاد جهانی روزهای ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت در شرم الشیخ برگزار شد تا در مورد اوضاع عراق که وارد پنجمین سال اشغال و کشتار و خونریزی شده است، گفت و گو و تصمیم گیری شود. همین که نشست مذکور در مصر و نه در داخل عراق صورت گرفت نشانگر وخامت بی سابقه وضعیت در این کشور است.

رسانه های بزرگ پیش از برگزاری کنفرانس چنین القاء می کردند که گویا سردهسته ای اشغالگران، امپریالیسم آمریکا و کشورهای همسایه، به ویژه جمهوری اسلامی، کوشش خواهند کرد تا صلح به عراق بازگردد و خونریزی ها که هر روز دستکم جان ده ها تن را

می گیرد، پایان یابند. البته سوی این موضوع هدف دیگر کنفرانس شرم الشیخ کمک اقتصادی به عراق و بخشیدن قروض هنگفت این کشور اعلام شد.

در این کنفرانس نیروهایی مانند آمریکا و جمهوری اسلامی شرکت داشتند که اولی با اشغال جنایتکارانه ای عراق و دیگری با اعلام بی طرفی در ابتدای تجاوز نظامی اهداف توسعه طلبانه ای را در منطقه دنبال کرده و می کنند. خبرهایی که در طی دو روز از برگزاری کنفرانس شرم الشیخ منتشر شدند حاکی از آن بودند که در عمل نمایندگان این دو حکومت در محور نشست قرار داشتند و نه ۲۸ کشور و در صفحه ۷

فشار بر دانشجویان پلی تکنیک، به مثابه سرکوب جنبش دانشجویی

در دو هفته گذشته، دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک، شرایط نسبتاً دشواری را پشت سر گذاشته اند. شرایطی که تنها، مقاومت و هوشیاری دانشجویان، تا به امروز، توانسته رژیم را از دستیابی به اهداف توطئه گرانه و سرکوبگرانه اش باز دارد. از ۲۰ آذر ماه ۸۵، که دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک، با به آتش کشیدن تصاویر احمدی نژاد و شعار "مرگ بر دیکتاتور"، مانع سخنرانی او در دانشگاه شدند، این انتظار می رفت که دولت، مسئولان دانشگاه و همه عوامل سرکوبگر پیدا و پنهان رژیم، در کمین نشسته باشند تا در فرصت مناسب، انتقام خود را از "گستاخی" و "جسارتی" که دانشجویان بر "حزب" احمدی نژاد روا داشتند، بگیرند.

از آن روز تا به امروز، مسئولان دانشگاه، به همراه نیروهای امنیتی، به شکل های مختلف، بر روی دانشجویان، چنگ و دندان کشیده اند، تا بتوانند، آبروی رفته احمدی نژاد را، به جوی باز گردانند، اما هر بار با دیوار مستحکم اتحاد، مقاومت و همبستگی دانشجویان پلی تکنیک بر خورد کرده و به ناچار با عقب نشینی موقتی، در صدد بکار گیری شیوه های دیگری از فریبکاری و سرکوب بر آمده اند.

در صفحه ۸

مبارزات کارگران جهان در ماهی که گذشت ۴

جایگاه طبقاتی و موقعیت سیاسی جنبش های اجتماعی بالفعل

مبارزه ای گسترده تر انجامیده است. این تضادها نیز، چنان، اساسی، انبوه و پرشمارند، که شاید بتوان گفت امروز کمتر کشوری را در جهان می توان پیدا کرد که با این همه تضاد درکلیت نظام اقتصادی- اجتماعی و سیاسی اش روبه رو باشد.

ایران، یک کشور سرمایه داریست، مثل تمام کشورهای جهان سرمایه داری، با تضادهای مختص این نظام روبروست. اما سرمایه داری ایران، از این ویژگی برخوردار است که علاوه بر تناقضات ذاتی خود شیوه تولید سرمایه داری، که به بن بست های مداوم و تشدید تضادها می انجامد، روبنای سیاسی که در حقیقت پاسدار و حافظ مناسبات کهنه و ارتجاعی ست، خود به عاملی در جهت تشدید تضادها تبدیل شده است. نه صرفا از آن رو که کارکرد هر روبنای سیاسی، به عنوان یک عامل بازدارنده، مانعی بر سر راه حل تضاد نیروهای مولد بالنده و مناسبات کهنه و ارتجاعی ست، بلکه مسئله در اینجا تضادی ست که خود این روبنای سیاسی، از پاره ای جهات، حتا با مناسبات اقتصادی دارد، که پاسدار آنها ست. نتیجتا نه تنها تضادهای اقتصادی- اجتماعی نظام سرمایه داری ایران، به منتها درجه تشدید شده است. بلکه مجموعه ای چند جانبه از مبارزات را به همراه آورده اند.

روشن است در نظامی که بدترین مصائب ممکن را برای طبقه ایران، به بار آورده است، تضادهای طبقاتی می بایستی مدام تشدید شوند و مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار، و نظام سرمایه داری وسعت و حدت بگیرد. در یک کشور سرمایه داری نرمال، یک طبقه در مقابل طبقه حاکم قرار گرفته و خواهان سرنگونی قدرت حاکم است. اما در ایران، نه فقط طبقه کارگر، بلکه توده های وسیعی از مردم، خواهان برافتادن قدرت سیاسی موجود اند. این از کجا ناشی می شود؟ از تضادهایی که روبنای سیاسی با منافع و خواست های عموم توده های مردم دارد. از تضادهای حل نا شده ای که مدام تشدید شده اند.

نظام حاکم بر ایران سرمایه داریست. اما روبنای شیوه تولید سرمایه داری، سراسر آغشته به نهادها و موسسات قرون وسطائی ست. دولت مذهبی عربیان ترین تجلی آن است. نظام حقوقی موجود، جلوه دیگری از آن می باشد. استبداد و اختناق هولناکی که نه فقط آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک، بلکه آزادی های مدنی و فردی را از توده های وسیع مردم سلب کرده است، میلیون ها زن را از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم کرده است و پیروان مذاهب و فرقه های مذهبی دیگر را تحت فشار و حتا اذیت و آزاد و کشتار قرار داده است، با دیکتاتوری نظامی بورژوائی هم، همخوانی ندارد.

بدیهی ست که تحت چنین شرایطی، نه فقط تضاد طبقه کارگر با این روبنای سیاسی، بلکه تضاد عموم توده های مردم با آن، باید مدام تشدید شود و این توده، خواهان برافکندن و سرنگونی قدرت سیاسی حاکم باشد. اگر باز هم قرار باشد به تضادهای خود ویژه در سرمایه داری ایران اشاره کنیم، می توان آن را به وضوح، در تناقضات درونی روبنای حقوقی و سیاسی دید.

آن را حتا می توان در کشمکش و درگیری درونی نه فقط طبقه حاکم، بلکه قدرت سیاسی حاکم، دید، که جناحی از آن، گرچه خواهان سرنگونی این قدرت و دگرگونی کل روبنای سیاسی نیست، اما خواهان اصلاحاتی در اجزاء ناهمگون این روبناست. والا چگونه می توان توضیح داد که گروهی از نمایندگان سیاسی طبقه حاکم، غیرقانونی باشند و گروه های درونی خود قدرت حاکم، این همه سال، در حال کشمکش، اختلاف و نزاع باشند.

خلاصه کلام، این که تضادهایی که نظام اقتصادی- اجتماعی و سیاسی ایران با آن روبروست، به آن درجه از حدت و شدت رسیده اند که به ناگزیر می باید از طریق یک انفجار سیاسی، یک انقلاب حل شوند. از آنجائی که تاخیر در حل این تضادها، بر قدرت تخریبی این انفجار افزوده است، لذا بدیهی ست که اول- آن نیروی اجرایی را به عنوان عامل اجرایی زنده دگرگونی به صحنه فراخواند که بدون هرگونه تردید و گذشت، مجری این فرمان اجتماعی و تاریخی باشد. این نیرو، هیچ طبقه و قشری نخواهد بود، مگر طبقه کارگر. ثانی- نیروهای دیگری که به صحنه فراخوانده شده اند، راه دیگری ندارند، جز آن که مدام رادیکال شوند، یا صحنه را ترک گویند.

این است، دلیل این که چرا جنبش های اجتماعی دیگری که به صحنه آمده اند، نظیر جنبش های دانشجویی، معلمان، زنان، روز به روز رادیکال شده و باز هم می باید رادیکال تر شوند. چرا عرصه بیش از پیش، بر آن گروه از طبقه حاکم که چیزی جز تعدیل و رفرم در روبنای موجود را نمی خواهد، تنگ تر می شود.

راه میانه بسته شده است. ارتجاع، به قاطع ترین روش برای حفظ نظم موجود متوسل شده است، انقلاب نیز قاطع ترین پاسخ به ارتجاع، برای نفی وضع موجود، خواهد بود. جنبش های اجتماعی غیر کارگری که خصلت دمکراتیک دارند، در این شرایط، تنها زمانی می توانند به خواست های خود برسند که متحد خود را در جنبش کارگری و طبقه کارگر بجویند و به انقلاب روی آورند. تا همین جا نیز نشان داده شده است که جنبش های دانشجویی، زنان و معلمان، متحدین سیاسی طبقه کارگر در جریان این تحولات انقلابی خواهند بود.

این اتحاد، البته مطلقا خصلت طبقاتی جنبش های غیر کارگری را تغییر نخواهد داد. تاکید بر این مسئله از آن روست که برخی از گرایشات حتا چپ، یا از روی عدم شناخت و یا با نگرشی سوسیال- رفرمیستی، تلاش می کنند جنبش های دمکراتیک را سوسیالیستی جا بزنند و اتحاد سیاسی پرولتاریا را با جنبش ها و اقشار غیر کارگری، دائمی و غیر مشروط جلوه دهند.

این مسئله باید به طور قطع روشن باشد که از میان تمام جنبش های اجتماعی موجود، تنها جنبش طبقاتی کارگران است که یگانه نیروی ثابت قدم و استوار در مبارزه تا به پایان است. چرا که اهداف بسی فراتر از اهداف و مطالبات اقشاری ست که برای تحقق مطالبات خود، حتا طالب سرنگونی قدرت سیاسی حاکم اند و برای آن مبارزه می کنند. طبقه کارگر خواهان برانداختن

نظام سرمایه داری و استقرار یک جامعه سوسیالیستی ست. طبقه کارگر، در طول چند سال اخیر، در کوران یک مبارزه علنی مداوم و مستمر که در طول تمام دوران پیدایش سرمایه داری در ایران، بی سابقه است، پیوسته تجربه آموخته، متشکل تر و آگاه تر شده است. به رغم اینکه هنوز نمی توان ادعا کرد که به اهداف طبقاتی خود کاملا آگاهی یافته و به یک طبقه خود آگاه تبدیل شده است، اما شرایط وجودی این طبقه، آن را به یک طبقه شدیداً ضد سرمایه داری تبدیل کرده است. تشدید مداوم تضادها، این طبقه را بیش از پیش به عمل سیاسی مستقل سوق خواهد داد. رادیکال شدن روز افزون جنبش طبقاتی کارگران در جریان تحولات پیش روی، منتج از تمام شرایط، اقتصادی- اجتماعی و سیاسی ست. سرنوشت تمام تحولات رادیکال و تمام جنبش های مترقی ایران، وابسته به نقشی ست که این طبقه ایفا خواهد نمود. این حقیقت از هم اکنون بیش از همه در درون جنبش دانشجویی درک شده است. مسیری که جنبش دانشجویی، از یک جنبش لیبرال - رفرمیست در دوران به قدرت رسیدن خاتمی تا به امروز به عنوان یک جنبش رادیکال انقلابی طی کرده است، از همین واقعیت روشن است که این جنبش، آشکارا، متحد خود را طبقه کارگر اعلام کرده است. تقویت روز افزون گرایش سوسیالیست در درون این جنبش نیز بازتاب رادیکالیسم آن و تأثیر پذیری اش از جنبش طبقاتی کارگران است. این اما بدان معنا نیست که گفته شود، جنبش دانشجویی، یک جنبش سوسیالیستی ست. نه! فقط یک جنبش، یعنی جنبش طبقاتی کارگران است که جنبشی سوسیالیستی ست. دانشجویان از درون طبقات و اقشار مختلف جامعه برخاسته و روحیات و منافع آنها رابه شکلی بالنسبه آگاهانه بازتاب می دهند. یک چنین جنبشی هر آنچه که رادیکال شود و حتا رهبری آن در دست دانشجویان سوسیالیست قرارگیرد، در این واقعیت تغییری ایجاد نمی کند که یک جنبش دمکراتیک است. اما از آنجائی که در ایران اکثریت بزرگ دانشجویان از درون خانواده های کارگر و زحمتکش برخاسته اند، گرایش این جنبش به رادیکالیسم و جنبش طبقاتی کارگران شدید است. تشدید روز افزون تضاد میان طبقه کارگر و سرمایه دار، و ایضا تشدید تضاد میان توده های وسیع مردم زحمتکش با رژیم سیاسی حاکم، الزاما منجر به تقویت رادیکالیسم در درون جنبش دانشجویی و به تبع آن تقویت جریان سوسیالیست در جنبش دانشجویی خواهد شد.

این مسئله به نحوی در مورد جنبش معلمان نیز صادق است. این جنبش نیز در طول سال های اخیر پیوسته رادیکال تر شده است، تا جائی که اکنون درگیر یک مبارزه علنی با رژیم حاکم است. این رادیکالیسم از کجا برمی خیزد؟ از این واقعیت که معلمان مطالباتی اقتصادی و سیاسی دارند که تحقق نیافته باقی مانده است و مبارزه برای تحقق آنها، به درگیری روز افزون آنها با قدرت سیاسی حاکم انجامیده است.

بخش بزرگی از معلمان به لحاظ شرایط مادی زندگی شان در وضعیت وخیمی به سر می برند.

رشد تضادها و تنش های غیر قابل کنترل

استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام در زمان دستگیری، قبل از هر چیز نشان می دهد که تضادها و اختلافات درونی رژیم تا چه حد غیر قابل کنترلی افزایش یافته است.

خبر دستگیری موسویان به جرم جاسوسی، به ویژه اعلام رسمی و علنی آن که در سطح بسیار گسترده ای پخش شد، گرچه خود بازتاب دهنده تشدید کشمکش و نزاع در میان جناح های حکومتی است، و تنش های بسیار شدیدی را نیز در پی داشت، اما این رویداد، در عین حال کشمکش ها و اختلافات موجود را تشدید ساخت. فتنه ی این نزاع و کشمکش به رغم آن که سرانجام با پادرمیانی رفسنجانی و همفکران وی موقتا پائین کشیده شد و موسویان نیز با سپردن وثیقه، روز چهارشنبه ۱۹ اردیبهشت آزاد شد، اما نفس این عمل نشان داد که تضادها به حدی رشد یافته اند که نه توصیه های مکرر خامنه ای به حفظ "اتحاد ملی" و نه هیچ نیروی دیگری توان کنترل و مهار اوضاع بحرانی کنونی را ندارد.

البته هر کس این را می داند که حسین موسویان تنها یک مهره، در دستگاه اجرائی رژیم است. نام برده در طول ۲۸ سال گذشته در پست های مختلف و بعضا حساسی، در خدمت همین دستگاه و در خدمت نظام حاکم بوده است. پرونده سیاسی وی نیز از روز اول تاکنون برای وزارت اطلاعات و دستگاه امنیتی روشن بوده است. اگر هم "اطلاعاتی به بیگانگان" داده است، این هم بر رژیم و وزارت اطلاعات آن پنهان نبوده است. اما این که چرا امروز پیرامون مسئله ای که در شرایط دیگری به سادگی می توانست پنهان نگاه داشته شود و با آرام و بدون سر و صدا حل و فصل شود، چنین جنجال پر سر و صدائی راه می افتد، این را باید در موقعیت کنونی رژیم و در شکست سیاست های آن، به ویژه شکست در عرصه سیاست خارجی و مسئله هسته ای و بازتاب آن در مسائل داخلی جستجو نمود.

صدور دوقطعنامه علیه جمهوری اسلامی در شورای امنیت و اعمال تحریم های فزاینده، تهدیدات پی در پی و فشارهای مداوم سیاسی و اقتصادی اروپا و آمریکا، رژیم جمهوری اسلامی را با وضعیت بسیار دشواری روبرو ساخته و تشدید تضادها و اختلافات درونی دستگاه حکومتی را نیز در پی داشته است. سنگینی فشارهای کمر شکن و طاقت فرسای اقتصادی و سیاسی بر دوش توده های مردم زحمتکش، بر عمق و دامنه نارضایتی و روحیه اعتراضی در میان توده مردم، بیش از پیش افزوده است. جنبش های اعتراضی اجتماعی، جنبش اجتماعی معلمان، جنبش دانشجویان، جنبش اعتراضی زنان و در راس همه جنبش طبقاتی کارگران، به رغم تمامی اقدامات سرکوبگرانه، در حال رشد و گسترش اند.

این وضعیت، جمهوری اسلامی را با یک بحران سیاسی روبرو ساخته و موقعیت آن را بسیار شکننده ساخته است. این شرایط ناپایدار و متحول و امکان بروز انفجارات اجتماعی دگرگون کننده ای که کل نظام را در معرض

تهدید قرار می دهد، تمامی دلسوزان نظام از جمله جریانان موسوم به اصلاح طلب را، شدیداً نگران ساخته است. اینان که جملگی پشت سر قائد خویش اکبر هاشمی به صف شده اند، مسبب اصلی این اوضاع را کابینه احمدی نژاد و سیاست های آن می دانند. به ایجاد و افزایش تنش میان جمهوری اسلامی و آمریکا و اروپا ایراد می گیرند و خواستار آن هستند که به ابتکار و شیوه ی خود، با دولت آمریکا کنار بیایند و رژیم اسلامی را از تنگنای موجود و مخاطرات آینده برهانند.

حسین موسویان، از همفکران رفسنجانی و متعلق به گرایشی است که می خواسته است و می خواهد با دولت آمریکا برسر مسئله هسته ای کنار بیاید و جمهوری اسلامی با این دولت، یک رابطه عادی و متعارف برقرار کند.

روشن است که جمهوری اسلامی نمی تواند بدین گونه عمل کند، جز این که یا از تمام ادعاهای تاکنونی اش دست بردارد، رسماً شکست خود را اعلام نماید، و خود را برای امتیاز دادن های بعدی و تبعیت کامل از سیاست های منطقه ای آمریکا آماده کند. که این یعنی، جمهوری اسلامی به معنای آن چیزی که تاکنون وجود داشته است، دیگر وجود نخواهد داشت. و با اینکه جناح مسلط حکومتی خاتمه کارخویش را اعلام، و میدان را به نفع جناح رقیب خالی کند، که این جابه جایی در ترکیب هیئت حاکمه نیز البته بدون تشنج و تلاطم نخواهد بود!

از همین روست که انتقادات و حملات گاه و بیگاه رفسنجانی و حامیان وی نسبت به سیاست های کابینه احمدی نژاد، با ضد حمله و واکنش های سخت و سنگینی پاسخ می گیرد و جناح مسلط، گاه تا حد مفتضح ساختن آنها هم پیش می رود.

انتشار نامه خمینی، توسط رفسنجانی پیرامون جنگ ایران و عراق و زمینه های پذیرش آتش بس، در همین رابطه بود. رفسنجانی با انتشار آن نامه در واقع می خواست بگوید، اکنون که جمهوری اسلامی توان مقابله با آمریکا را ندارد، باید شکست را بپذیرد و با آن مصالحه و سازش کند. همان طور که خمینی هم وقتی که دید توان مقابله و ادامه جنگ، موجود نیست، آتش بس را پذیرفت و جام زهر را هم سرکشید.

همان طور که چند ماه پیش رفسنجانی به خاطر انتشار نامه خمینی و اشاعه ی زیرکانه ی ایده ی پذیرش شکست و مصالحه با دولت آمریکا، شدیداً مورد حمله جناح مسلط حکومتی قرار گرفت، امروز نیز حسین موسویان که در زمینه سیاست خارجی و مسائل هسته ای در همان مسیر رفسنجانی گام می زند، دستگیر و بازداشت می شود.

جناح مسلط حکومتی برای حفظ نظام و تحکیم موقعیت خود، به هر کاری دست می زند. کسی حق ندارد خلاف آن چه را که این جناح می خواهد، بگوید، ولو آن که رفسنجانی یکی از "معماران" (آن طور که خودشان می گویند) یا موسویان یکی از فرزندان همین نظام باشد. حکومت باید یک دست جلوه کند. "اتحاد ملی و انسجام اسلامی" مورد نظر خامنه ای، باید به هر قیمت ایجاد شود و محفوظ بماند.

اما هر کس این را می داند که یک دستی و اتحاد جناح های حکومتی خصوصاً در شرایط امروز، امری صد در صد مجازی و غیر واقعی است. آنها تنها در برابر کارگران و توده های زحمتکش مردم است که متفق القول اند و علی رغم هر گونه اختلافی که داشته باشند، در دفاع از طبقه حاکم و علیه طبقه کارگر، هماهنگ و متحد عمل می کنند. تشدید اختلافات و کشمکش ها، امروز تنها در مسئله بازداشت موسویان خلاصه نمی شود. موسویان تنها یک نمونه است. کشمکش میان طرفداران رئیس جمهور، متشکل در جریان "رایحه خوش خدمت" و سایر دسته ها و باند های حکومتی برسر تعیین شهردار تهران که سرانجام هم با زد و بند میان آنها موقتا خاتمه یافت، نمونه دیگری از این اختلافات است.

جریان تعیین شهردار در کوهدشت که به درگیری مسلحانه میان باندهای حکومتی انجامید، نمونه دیگر آن است. چند روز پیش احمدی نژاد دستور برکناری مدیر عامل و اعضای هیئت مدیره ی شرکت بیمه ایران را که بزرگ ترین شرکت بیمه در ایران محسوب می شود به دلیل آن چه که "تخلفات مالی" خوانده شده است، صادر نمود. هم اکنون از سوی طرفداران احمدی نژاد، شایعه تغییر وزیر نفت و برخی مقامات دیگر و بحث مبارزه با "مافیای نفتی" دامن زده می شود. این نمونه ها و کشمکش ها، تنها مربوط به یک هفته است. اکنون کار اختلاف و کشمکش آنقدر بالا گرفته است که وابستگان به دستگاه حکومتی در رسانه های عمومی یکدیگر را دزد، مفسد، دروغ گو و امثال آن خطاب می کنند. وقتی که چند روز پیش، احمدی نژاد در همایش فرماندهان بسیج گفت که "بعضی ها رسماً پیغام می فرستند که با در کفش ما نکن" و اضافه نمود که "اتفاقاً ما آمده ایم که پا در کفش شما کنیم" این مسئله باز هم بهتر روشن شد که بحثی از پایان اختلافات و کشمکش ها در میان نخواهد بود. احمدی نژاد و حامیان وی می خواهند بگویند در برابر کسانی که با سیاست های دولت مخالف و یا از آن انتقاد نمایند، هیچ گونه گذشتی در میان نخواهد بود و همگان بی چون و چرا باید از سیاست های جناح مسلط حکومتی همانطور که رهبر این جناح و رهبر حکومت اسلامی گفته است حمایت کنند. اینان از طریق برخورد با رفسنجانی یا امثال موسویان، در واقع به زبان روشنی می خواهند به مردم بگویند، وقتی که جناح مسلط حکومتی برای زدن رقبای خود، از چنین شیوه هایی استفاده می کند، مردم، دیگر باید حساب کار خودشان را بکنند چرا که برای ارباب و خاموش ساختن آنها، به هر عمل خشونت بار و جنایت کارانه ای نیز متوسل خواهد شد.

به سران رژیم جمهوری اسلامی اما باید یادآور شد که اعمال خشونت و سرکوب نیز کارائی پیشین خود را از دست داده است. مردم زحمتکشی که به پا خاسته اند، در برابر آن سر تسلیم فرود نخواهند آورد. چیزی که هست این است که بر متن تشدید تضادها و اختلافات فزاینده، رژیم جمهوری اسلامی برای طولانی تر ساختن مسیر سراسیمه سقوط، از قربانی کردن فرزندان و از قطع دست و پا و اندام خویش هم ابائی ندارد. وقتی که اما نظامی کارش به این جا برسد که برای حفظ خویش فرزندان خود را قربانی و دست و پا و اندام خویش را قطع کند، این نظام به هزارو یک زبان به همگان اعلام می کند که به پایان خط نزدیک شده است.

مبارزات کارگران جهان در ماهی که گذشت

نیز به راه افتاد تا با ایجاد رعب و وحشت در میان کارگران مهاجر، از شرکت میلیونی اینان در مراسم اول ماه مه امسال جلوگیری شود. به همین منظور در ماههای اخیر، "گارد ویژه" وابسته به "اداره مهاجرت و امور گمرکی" با حمله وحشیانه به مراکز تجمع و زندگی این کارگران، بیش از ۱۸۰ هزار نفر را بازداشت کرده و به بازداشتگاههای کنار مرز فرستادند تا از خاک آمریکا اخراج شوند. اعمال این سیاست های ضد انسانی تنها تا حدودی موثر افتاد و در مراسم اول ماه مه امسال، تعداد شرکت کنندگان کمتر از سال گذشته بود. برغم این، تدارک وسیع و یکپارچه امسال هم به نتیجه نشست و میلیونها کارگر، چه مهاجر و چه بومی، دانشجو و دیگر اقشار زحمتکش به خیابان های شهرهای مختلف آمدند و از جمله خواهان پذیرش این مهاجرین شدند. اگر کارگران مهاجر با مبارزات خود در شهر شیکاگو در بیش از یک قرن پیش، سنگ بنای مراسم اول ماه مه را، که همه ساله برپا می شود، گذاشتند، اکنون جنبش اعتراضی میلیونها کارگر مهاجرمی رود که سنت مبارزاتی اول ماه مه را به جنبش کارگری آمریکا برگرداند.

در کشورهای بخش مرکزی و جنوبی قاره آمریکا اوضاع به گونه ای دیگر بود. از مدتها قبل میلیونها کارگر و زحمتکش در اغلب این کشورها علیه وضع موجود دست به اعتراض و مبارزه زدند. این امر مقابله با "نئولیبرالیسم" و سیاست اسارت اقتصادی این کشورها از طریق ایجاد مناطق آزاد تجاری توسط سرمایه داران آمریکایی را به وظیفه جنبش کارگری در لحظه کنونی تبدیل کرده است. در همین راستا، میلیونها کارگر، دهقان بی زمین، دانشجو و جوان بیکار اول ماه مه امسال با راه پیمایی در خیابان های مکزیکو سیتی، لیما، بوگوتا، کاراکاس، بوینوس آیرس، سانتیاگو، مونته ویدئو و بالاخره هاوانا در کوبا، عزم خود را برای پیروزی در مبارزه علیه نظم ضد انسانی سرمایه به نمایش گذاشتند.

در اروپا کشمکش و مبارزه اصلی میان کارگران و سرمایه داران، عمدتاً حول باز پس گرفتن دستاوردهایی متمرکز شده که طبقه کارگردر طول دهها سال مبارزه آنها را کسب کرده است. علاوه بر این، پذیرش تعدادی از کشورهای اروپای شرقی به عضویت کلوب سرمایه داران اروپا، "اتحادیه اروپا"، استفاده از "نیروی کار ارزان" میلیونها کارگر را، که اکنون در پی یافتن کار راهی کشورهای اروپای غربی شدند، توسط سرمایه تسهیل کرده و همین امر سازماندهی کارگران مهاجر در صفوف اتحادیه های کارگری در این کشورها را از اهمیت ویژه ای برخوردار کرده است. کارگران اروپا در مراسم این روز، بر استمرار مبارزه علیه خصوصی سازی ها و سازماندهی کارگران مهاجر تاکید نمودند. یکی

امسال هم، همچون سال های گذشته، روز اول ماه مه روز اعتراض به نظم ضد انسانی سرمایه بود. در این روز میلیون ها کارگر در چهار گوشه جهان با تعطیل کارها، چرخ تولید سرمایه داران را متوقف کردند، و با برپائی تظاهرات و راه پیمایی در صد ها شهر مختلف، بر استمرار مبارزه تعطیل ناپذیر خود علیه بیکاری، گرانی، فقر، و بی آیندگی پای فشرده و همبستگی جهانی و قدرت عظیم طبقاتی و تشکیلاتی خود را به نمایش گذاشتند. گذشته از شعارهای عمومی کارگران علیه پی آمد های حاکمیت سرمایه، در مراسم این روز شعارهای مشخصی نیز از سوی کارگران در نقاط مختلف جهان مطرح شد که انعکاس چالش های عملی جنبش این طبقه در لحظه فعلی بود.

در آمریکای شمالی، خودیوژگی لحظه کنونی، حضور بیش از ۱۲ میلیون کارگر مهاجر به اصطلاح "غیر قانونی" در خاک آمریکا است. موج وسیع مهاجرت، که در دهه های اخیر هر روز ابعاد بیشتری به خود گرفته، پی آمد مستقیم کاربست سیاست های نئولیبرالی دیکته شده از سوی موسسات مالی امپریالیستی، نظیر صندوق بین المللی پول، در کشورهای بخش مرکزی و جنوبی این قاره است. اعمال این سیاست ها، که فقط از طریق حاکمیت رژیم های وابسته به امپریالیسم و برقراری یک دیکتاتوری عربان و عنان گسیخته برای سرکوب کوچکترین فریاد اعتراضی توده ها، امکان پذیر بود، میلیونها کارگر و دهقان بی زمین را به ورطه هولناک خانه خرابی، بیکاری، فقر و گرسنگی سوق داد، تا جایی که فرار از این جهنم سرمایه داران، تنها راه ادامه حیات برای بخشی از آنان شد. بر خلاف تصور این کارگران، مهاجرت به آمریکا برابر با کار، امنیت شغلی و آینده ای مطمئن نبود. اینجا هم آسمان همان رنگ بود و تنها اسارت و بردگی سرمایه در انتظار آنان بود. اکنون پس از سالها، این کارگران هنوز از حداقل حقوق انسانی و اجتماعی محرومند و تحت شرایط بردگی و با دستمزدهای ناچیز، به کار مشغولند. مجموع این واقعیات، جذب و سازماندهی این کارگران در صفوف اتحادیه ها را به وظیفه فوری فعالین کارگری آمریکا تبدیل کرده است. از حدود دو سال پیش اقداماتی از سوی مقامات دولت برای اخراج این کارگران آغاز شده که از همان ابتدا با مخالفت یکپارچه مواجه شد. این تضییقات، کارگران مهاجر به اصطلاح غیر قانونی را به اتحاد، مقاومت و مبارزه ای متشکل سوق داد. نقطه اوج این مخالفت متشکل روز اول ماه مه سال گذشته بود که میلیون ها نفر، برغم اینکه روز کارگر در آمریکا هر ساله در ماه سپتامبر برگزار می شود، این روز را تعطیل کردند و در دهها شهر دست به راهپیمایی و تظاهرات خیابانی زدند. امسال نیز، فعالین کارگری از ماهها پیش در تلاش بودند تا روز اول ماه مه، همچون سال گذشته، روز اعتراض و مقاومت سراسری کارگران و مهاجرین علیه سرکوبگری سرمایه شود. همزمان با این تلاش ها، ماشین سرکوب سرمایه داران

دیگر از خود ویژگی های جنبش کارگران اروپا، که در ماههای اخیر شاهد آن بودیم، رشد چشمگیر رادیکالیسم در جنبش کارگری روسیه است. نمود بارز این واقعیت، سازماندهی مستقل مراسم اول ماه مه امسال بود، که هزاران نفر، از جمله در مسکو، در آن شرکت داشتند و برغم کارشکنی های معمول از سوی مقامات دولت و اتحادیه های زرد به جا مانده از دوران "اتحاد شوروی"، توسط اتحادیه های جوان و مستقلی که در ماههای اخیر شکل گرفتند، انجام گرفت.

کارگران آفریقا هم، با وجود شرایط سرکوب و اختناق هولناک در گوشه و کنار این قاره، با شرکت در تجمعات و راه پیمایی های مختلف، همبستگی طبقاتی خود را با هم زنجیرانشان در دیگر کشورهای جهان به نمایش گذاشتند. در آفریقا هم رژیم های سرکوبگر برای خاموش ساختن صدای اعتراض کارگران در روز اول ماه مه، از مدتی قبل صد ها فعال کارگری را دستگیر و روانه زندان نمودند. از جمله رژیم زیمبابوه، با اعزام بیش از ۳۰ هزار نفر مامور پلیس به خیابان های شهر حراره، پایتخت این کشور، و برقراری یک حکومت نظامی اعلام نشده از برپائی هر گونه تظاهرات و راه پیمایی کارگران جلوگیری نمود.

در اغلب کشورهای خاورمیانه، جنبش کارگران از فقدان آزادی های سیاسی رنج می برد و میلیونها کارگر از حق ایجاد تشکل های مستقل خود محروم هستند. این واقعیت، مبارزه برای تحقق مطالبات مشخص جنبش کارگری را با مبارزه علیه اختناق و سرکوب رژیم های حاکم بر کشورهای این منطقه توأم نموده و وظائف مرکبی را در مقابل نیروهای این جنبش قرار داده است. مبارزات کارگران ایران به روشنی نشانگر این امر است. علاوه بر این، در گوشه دیگری از خاورمیانه، جنبش کارگران مصر و در راس آنها، کارگران بافنده، هم ماهیاست که برغم ممنوعیت هر گونه اعتصاب، به مبارزات خود علیه خصوصی سازی صنایع دولتی ادامه می دهند. به این دلیل رژیم حاکم بر این کشور، از چند هفته پیش با یورش سازمان یافته به مراکز کارگری و دستگیری و زندانی کردن فعالین کارگری، برپائی مراسم اول ماه مه از سوی کارگران را ممنوع نمود. کارگران عراق اشغالی هم در چند شهر، از جمله بصره و بغداد، در زیر سایه سرنیزه سربازان امپریالیست، روز اول ماه مه را گرمی داشتند و در شعارهای خود خواهان خروج ارتش های اشغالگر امپریالیستها از خاک عراق شدند. در ترکیه و برغم ممنوعیت برپائی هر گونه مراسمی به مناسبت اول ماه مه، هزاران کارگر این روز را گرمی داشتند. در شهر استانبول، هزاران نفر ضمن برپائی تظاهرات خیابانی و در حالیکه فریاد "زنده باد اول ماه مه" را بر لب داشتند، به حملات وحشیانه ماموران پلیس پاسخ گفتند که نتیجه زخمی و مجروح شدن نزدیک به ۷۰۰ نفر بود. جنبش "بیداری" کارگران، حتی به جمهوری اسلام زده چین هم رسید، و برای

چگونه دارویی می‌تواند فرانسه را نجات دهد!

واقعیت است که سارکوزی به جناح راست این جریان راست، که در فرانسه به آن راست میانه گفته می‌شود، تعلق دارد. او خواهان سرعت بخشیدن به روند نئولیبرالیسم در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی است و در سیاست خارجی بیش از سایر روسای جمهوری پیشین فرانسه، به آمریکا و به طور مشخص سیاست‌های جورج بوش گرایش دارد. از همین رو انتخاب او با استقبال احزاب و رهبران جناح راست بورژوازی جهانی روبرو شد. جریان‌های راست اروپا از انتخاب سارکوزی خوشحالند و می‌گویند این انتخاب نشان داد که فرانسه سرانجام می‌خواهد بر دگم‌هایش غلبه کند و مانند سایر کشورهای اروپا روند نوسازی را مجدداً پی‌بگیرد. آنان که از سابقه سارکوزی در پست وزارت کشور در برخورد به شورش‌های جوانان، و جنگ و دندان نشان دادن او به اتحادیه‌های کارگری مطلع‌اند و در عین حال می‌دانند ریاست جمهوری او به تضادهای طبقاتی در فرانسه دامن خواهد زد، می‌گویند سارکوزی دارویی است که فرانسه باید مصرف کند تا شفا یابد.

انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در شرایطی برگزار شد که فرانسه با مشکلات اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کند. درصد بیکاری در این کشور بالاتر از بسیاری از کشورهای اروپایی است و رشد اقتصادی پائین‌تر از این کشورها. شورش‌های جوانان مناطق فقیرنشین پاریس و سایر شهرهای فرانسه بازتاب ناراضی‌های این جوانان، که بخش اعظم آنان خارجی‌تبار هستند، از وضعیت اقتصادی و تبعیضات است. تلاش طبقه حاکمه در جهت اجرای آنچه در اقتصاد نئولیبرالی منعطف کردن نیروی کار نامیده می‌شود به اعتراضات گسترده و تظاهرات متعدد منجر شده است. در هراس از تشدید این اوضاع، اکثریت مردم فرانسه به قانون اساسی اروپا رای منفی دادند. در چنین شرایطی مردم فرانسه وسیعاً در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند تا از میان کاندیداهای دو حزبی که به مرحله دوم انتخابات راه یافته بودند، یکی را انتخاب کنند.

یکی از این دو، نیکلای سارکوزی، کاندیدای حزب جنبش اتحاد مردمی بود که تسریع روند خصوصی‌سازی‌ها، منعطف کردن نیروی کار، کاهش مالیات‌ها برای سرمایه‌داران و ثروتمندان و در یک کلام سرعت بخشیدن به روند رفرفرم‌های نئولیبرالی را راه غلبه بر بحران اقتصادی، ایجاد رونق اقتصادی و کاهش بیکاری می‌داند. سارکوزی خواهان محدود کردن قدرت اتحادیه‌های کارگری، و سخت‌گیری بیشتر در رابطه با مهاجران است. او همچنین اعلام نموده که قصد دارد با میراث ۱۹۶۸ تسویه حساب کند. گرایش به ارتجاع سیاسی لازمه پیشبرد رفرفرم‌های

نئولیبرالی است و سارکوزی آن را تحت عنوان ایجاد امنیت فرموله می‌کند. سارکوزی در انتخابات اخیر توانست شعارهای حزب نژادپرست "جنبه ملی فرانسه" به رهبری لوین را با رنگ و لعاب عامه‌پسند از آن خود کند. وی خواهان نزدیکی بیشتر فرانسه به اتحادیه اروپا و آمریکاست.

کاندیدای دیگر سگولن رویال، از حزب سوسیالیست بود که در اساس بی‌سیاستی و تذبذب این حزب را نمایندگی می‌کرد. برنامه حزب سوسیالیست فرانسه برای غلبه بر بحران چیزی فراتر از برنامه سایر احزاب سوسیال دمکرات کشورهای بزرگ اروپایی نبود. این احزاب که در توازن قوای کنونی جهان موضوعیت خود را از دست داده‌اند، جز غرو لندن نسبت به جناح راست بورژوازی و در نهایت پذیرش همان سیاست‌های نئولیبرالی هر چند با اما و اگر، نقشی برای خود قائل نیستند. همین امر سبب شده است این احزاب پایگاه توده‌ای خود را از دست بدهند. بخش وسیع نیروهایی که از این احزاب سرخورده می‌شوند، در نبود یک آلترناتیو کمونیست انقلابی، به جریان‌های راست روی می‌آورند.

و در پایان چند کلمه در باره خانم سگولن رویال به عنوان یک زن. فرانسه، این مهد حقوق بشر، زادگاه سیمون دوبوار، و جنبش مه ۱۹۶۸، هنوز نتوانسته است زنی را بر مسند ریاست جمهوری بنشانند. گرچه طبقه حاکم فرانسه با گرفتن پز روشنفکرانه به سایر کشورهای اروپایی فخر می‌فرشد، اما آن‌جا که به مسأله اجرای موازین دمکراتیک مربوط می‌شود، بیشتر لاف می‌زند و کمتر اهل عمل است. سیاست در این کشور شاید بیش از هر کشور دیگر اروپایی امری مردانه و در انحصار مردان است. سگولن رویال اولین زنی است که در این کشور به دور دوم انتخابات ریاست جمهوری راه یافته است. رویال در اکتبر سال گذشته پس از مبارزات درون حزبی نه چندان سهل و آسان، سرانجام از طرف حزب سوسیالیست به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری معرفی شد. گرچه او به دور دوم انتخابات راه یافت، اما نتوانست اولین رئیس جمهور زن فرانسه باشد. تحلیل‌گران بورژوا دلیل شکست او را نداشتن تجربه و کاریسمای سیاسی می‌دانند. اما همین تحلیل‌گران نیز نمی‌توانند ادعا کنند که او چهره‌ای رسانه‌پسند نبود. در این زمینه، او از رقیبش سارکوزی هیچ کم نداشت. نسل جدید رهبران احزاب سوسیال دمکرات اروپایی، لیبرال‌هایی هستند که رموز ظاهر شدن در رسانه‌ها و مطابق خواست آنان عمل کردن را به خوبی آموخته‌اند. اشکال را باید در جای دیگری جستجو کرد. سارکوزی نماینده قاطعیت جناح راست بورژوازی فرانسه است اما رویال نماینده جناح چپی که بی‌رسالت است. اگر چه هنوز نه در فرانسه، اما در دیگر کشورهای بزرگ اروپایی زنانی توانسته‌اند در صدر دولت قرار بگیرند. در این کشورها زنان زمانی توانسته‌اند به موقعیت‌های کلیدی برسند که اثبات کرده باشند در دنیای سراسر از خشونت، سوجوبی و بی‌رحمی کنونی می‌توانند "مردانه‌تر"

از همتایان مذکرشان منافع طبقه حاکم را حفظ کنند. کشورهای عضو اتحادیه اروپا در بطن جهان امروز، به زنانی همچون مارگارت تاچرنکست وزیر سابق انگلیس و آنجلا مرکل صدر اعظم فعلی آلمان نیاز دارند که قاطعیت جناح راست بورژوازی را بهتر از همتایان مردشان می‌توانند نمایندگی کنند. سگولن رویال بی‌رسالتی و دنباله‌روی جناح چپ بورژوازی را نمایندگی می‌کرد که به همه شعارهای قبلی‌اش پشت کرده، لنگ لنگان به دنبال جناح راست کشیده می‌شود و ذره ذره تحلیل می‌رود. حال آن که سارکوزی قاطعیت جناح راست را در پیمودن راهی که سال‌هاست لنگ لنگان در پی بقیه اروپا در حال طی کردن است؛ سرعت بخشیدن به اجرای رفرفرم‌های نئولیبرالی و روی آوری به ارتجاع سیاسی. از این رو او توانست جناح‌های مختلف بورژوازی فرانسه را پشت سر خود متحد کند.

آن چه سارکوزی به عنوان سیاست آینده اعلام کرده، البته خواست اوست. اما نتایج قطعی ریاست جمهوری او درگرو انتخابات پیش روی مجمع ملی فرانسه است. در صورتی که حزب رئیس جمهور اکثریت این مجلس را به دست آورد، راه پیش برد سیاست‌های اعلام شده برایش هموار خواهد شد. سرنوشت این سیاست‌ها اما در اساس، نه در کاخ ریاست جمهوری یا مجمع ملی، که در جامعه فرانسه و مبارزه طبقاتی تعیین خواهد شد. جامعه فرانسه هم اکنون و پیش از آن که سارکوزی بعنوان رئیس جمهور آغاز به کار کند، دو قطبی است. چشم‌انداز نیز چیزی جز تشدید تضادهای طبقاتی نخواهد بود.

از صفحه ۴

مبارزات کارگران جهان در ماهی که گذشت

نخستین بار پس از فروپاشی "اتحاد شوروی"، کارگران این کشور در گرامیداشت اول ماه مه تظاهرات خیابانی بر پا نمودند. دهها هزار کارگر پاکستانی با شرکت در تظاهرات و راه پیمایی‌های که در ۴۵ شهر برگزار شد، با حمل صدها پرچم سرخ، ضمن بزرگداشت اول ماه مه، خواهان توقف خصوصی‌سازی‌ها و خروج فوری سربازان امپریالیست‌ها از خاک افغانستان و عراق شدند.

برغم تبلیغات معمول مبنی بر بی‌حاصل بودن هر گونه مبارزه علیه نظم سرمایه، اول ماه مه امسال اما شاهد تعمیق رادیکالیسم در جنبش کارگری، رشد سازمانیابی کارگران مهاجر و روی آوری کارگران جوان به مبارزه متشکل در صفوف اتحادیه‌های کارگری بود. با این واقعیات، چشم‌انداز محتمل در سال پیش رو، بدون شک تعمیق و گسترش مبارزات ضد سرمایه‌داری کارگران در چهار گوشه جهان خواهد بود.

جایگاه طبقاتی و موقعیت ...

حقوقی که دریافت می کنند، جوابگوی نیازهای زندگی آنها نیست. از این رو یکی از مطالبات مهم آنها در لحظه کنونی، افزایش حقوق است. آیا این مبارزه برسر افزایش حقوق به این معناست که معلمان، پرولتز یعنی کارگر مزد بگیر هستند و جنبش آنها جنبش سوسیالیستی؟ گرایشات سوسیالیسم تخیلی یا سوسیال-رفرمیست پاسخ می دهند آری! اما این ادعا نه ربطی به واقعیت عینی جنبش معلمان دارد و نه سوسیالیسم علمی کارل مارکس. از دیدگاه سوسیالیسم علمی، پرولتز، تنها به فرد یا گروه اجتماعی بزرگی از افراد جامعه کنونی به عنوان طبقه، اطلاق می شود که کارش مولد است. مولد بودن هم در چارچوب مناسبات سرمایه داری به این معناست که سرمایه ساز است و بر حجم سرمایه می افزاید. یا به قول خود مارکس، پرولتز کسی است که نیروی کارش با بخش متغیر سرمایه مبادله می شود و دقیقاً در همین رابطه است که مولد بودن کار و سرمایه افزائی، خود را نشان می دهد. حال می خواهد که پرولتز صنعتی باشد، کشاورزی یا خدمات. اما اگر این خصلت سرمایه افزائی وجود نداشته باشد، ولو این که انجام این کار برای جامعه مفید هم باشد، نظیر کار معلمان، این کار، در چارچوب مناسبات سرمایه داری، مولد نیست و انجام دهنده آن هم پرولتز محسوب نمی شود. این، همان نظریه ای است که در مانیفست به شکلی خلاصه در این عبارت بیان شد که پرولترها کسانی هستند که "تنها زمانی می توانند زندگی کنند که کاری به دست آورند و فقط هنگامی می توانند کاری به دست آورند که کارشان بر سرمایه بیافزاید." همین جمله کوتاه و خلاصه است که در کاپیتال و تئوری های ارزش اضافی مارکس به تفصیل مورد بحث قرار می گیرد. (*) معلمان، اما نه حقوقشان نتیجه مبادله ای ست با بخش متغیر سرمایه و نه سرمایه را افزون می کنند. از این رو نه می توان به آنها پرولتز اطلاق کرد و نه جنبش آنها در کلیت اش، جنبشی ست سوسیالیستی. حقوق معلمان بخشی از هزینه های تولید و بازتولید ظرفیت کاری ست. بورژوازی می گوید، تاجانی که ممکن است، این هزینه ها را کاهش دهد. این کاهش هزینه ها می تواند به منازعه برسر افزایش حقوق، توسط معلمان هم بیانجامد. اما معلمان که در چارچوب سازماندهی نظام سرمایه داری وابسته به دستگاهی هستند که نه فقط وظیفه پرورش ظرفیت کاری را بر عهده دارد، بلکه تربیت و آموزش متخصصین و کارشناسان بورژوازی را در سطوح مختلف عهده دار است، در سلسله مراتب دستگاه آموزشی از موقعیت مادی و مرتبت اجتماعی واحدی برخوردار نیستند. علاوه بر این در سیستم تقسیم کار اجتماعی با کارفکری سر و کاردارند. از همین رو بخشی از معلمان که عموماً از سطوح پایین معلمان تشکیل می شوند، می توانند بنا به منشاء طبقاتی، تماس نزدیک تر با طبقه کارگر و آگاهی هایی که کسب کرده اند، سوسیالیست شوند و از آرمان ها و اهداف طبقاتی کارگران دفاع کنند، اما این نه به آن معناست که معلمان پرولتزند و نه جنبش عمومی معلمان، سوسیالیستی. جنبش معلمان، یک جنبش دمکراتیک است. این جنبش، به رغم گرایشات

طبقاتی و فکری مختلف، درکلیت خود اکنون متحد طبقه کارگر است و تحقق مطالبات آنها با سرنوشت جمهوری اسلامی گره خورده است. این واقعیتی ست که نه فقط اکثریت بزرگ معلمان، تحت حاکمیت جمهوری اسلامی با وضعیت مادی و معیشتی دشواری روبرو هستند، بلکه از آن جایی که با کار فکری سر و کاردارند، از استبداد و اختناق به شدت رنج می برند. از این رو، تضاد آنها با رژیم جمهوری اسلامی مدام تشدید شده است. مقابله سرکوبگرانه رژیم با معلمان، خود به عامل دیگری برای رادیکالیزه شدن جنبش آنها تبدیل شده است. رادیکال تر شدن بازم بیشتر این جنبش، روند تحول آتی آن است. از این روست که اتحاد این جنبش با جنبش طبقاتی کارگران در مسیر تحولات آتی تقویت خواهد شد.

یکی دیگر از جنبش های اجتماعی بالفعل در ایران، جنبش زنان است. به رغم این که نیمی از جمعیت کشور را زنان تشکیل می دهند و با وجود ستم و وحشتناکی که زنان با آن روبرو هستند، این جنبش هنوز جوان و محدود است و مراحل اولیه تکامل خود را پشت سر می گذارد. دلایل متعددی هم برای این مسئله می توان ذکر کرد. زنان، نه یک طبقه اند و نه یک قشر، نه به عنوان زن جایگاه معینی در سیستم تولید اجتماعی دارند، نه رابطه مختص و ویژه خودشان با وسائل تولید و نه در سیستم تقسیم کار اجتماعی، با کارمعینی مختص خودشان سروکار دارند. بلکه زنان جزئی لاینفک از طبقات و اقشار اجتماعی هستند، که منافع شان به حسب طبقه و قشری که در آن جای دارند، در تضاد با یکدیگر قرار دارد. بنابراین، گردآمدن آنها در یک جنبش زنان در ابعادی توده ای، برای تحقق مثلاً نابرابری حقوق اجتماعی و سیاسی زن و مرد، بسیار دشوار است و اصولاً در شرایط دیکتاتوری عربان تقریباً امری محال. گذشته از این، اگر به جنبش های دیگر نظیر جنبش کارگران، معلمان و دانشجویان نگاه کنیم، می بینیم که این شرایط برای آنها وجود داشته و دارد که لاقل به حسب محل کار و حرفه شان، در محدوده ای خود را متشکل و به جنبش شان شکل دهند. زنان از این امکان محروم بوده هستند. به جنبه دیگری نیز باید اشاره کرد که موضوع اصلی بحث در این جاست.

اصولاً، ما تا جایی می توانیم از یک جنبش سخن بگوئیم که اهداف و مطالبات کامیابش مشخص دارد، مبارزه مختص خودش را برای تحقق آنها پیش می برد و در محدوده ای سازماندهی و رهبری رسمی و غیر رسمی خود را دارا است. در واقع ما در ایران، با چنین جنبشی روبه رو هستیم، اما فوق العاده محدود، تا جایی که بیشتر مختص زنان آگاه تر طبقات و اقشار مختلف جامعه است و از این روفاقد پایگاه توده ای. این ضعف البته بخشا به جوان بودن این جنبش مربوط می شود، اما همین جوان بودن عوارض دیگری هم داشته که مانع از رشد این جنبش شده است.

همان گونه که اشاره شد، ما وقتی که از یک جنبش سخن می گوئیم، از واقعیتی مشخص و موجود حرف می زنیم و نه از آن چه که اکنون وجود ندارد ولو این که در آینده ممکن است وجود پیدا کند. آن چه ما اکنون به نام جنبش زنان به صورت بالفعل با آن رو به رو هستیم، به رغم

این که گرایشات مختلفی در درون آن وجود دارند، اما این جنبش تا همین لحظه نیز تحت رهبری و سازماندهی زنان وابسته به طبقات و اقشار مرفه جامعه است، یا لاقل می توان گفت، آنها دست بالا را در این جنبش دارند.

روشن است که این گرایش اصولاً نمی تواند، توده وسیع زنان را که همانا زنان کارگر و زحمتکش هستند، به این جنبش جلب کند. چرا که اولاً- برنامه مشخصی برای جلب توده زنان زحمتکش ندارد و ثانیاً- حتا بر سرمطالبات حقوقی مربوط به زنان، نه فقط ناپیگیری است، بلکه تحقق آنها را از این طریق موکول به محال می سازد که وعده تحقق آنها را در نظامی می دهد که زنان را آشکارا و بی پروا از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم کرده است. بنابراین توده های زحمتکش زنان، دلیلی برای حضور در چنین جنبشی نمی بینند. از این روجنبش موجود زنان که جنبشی لیبرال-رفرمیست است نمی تواند، تبدیل به یک جنبش توده ای شود. اما شرایط عمومی جنبش در ایران، تشدید تضادها و رادیکال شدن روز افزون دیگر جنبش های اجتماعی، فرورفتن رژیم در یک بحران سیاسی، در حال برچیدن این مانع و گذار جنبش زنان از مرحله یک جنبش فمینیستی لیبرال-رفرمیست به یک جنبش رادیکال و انقلابی ست. اوضاع سیاسی کنونی و تشدید سرکوب و اختناق رژیم که همراه با بی اعتبار سازی وعده های زنان بورژوا-رفرمیست برای بهبود وضع زنان از طریق اصلاح در قوانین موجود بوده است، زمینه ابرای به حاشیه راندن جریان رفرمیست در درون جنبش زنان و رشد و پیشروی گرایش رادیکال فراهم کرده است. اکنون زمان آن فرا رسیده است که زنان سوسیالیست و چپ، از میان کارگران، دانشجویان و معلمان، ابتکار را برای سازماندهی و رهبری جنبش زنان، به عنوان یکی از متحدین طبقه کارگر در دست بگیرند. البته نباید فراموش کرد که این مرحله گذار، هر چند کوتاه مدت، با افقی موقت در جنبش زنان همراه خواهد بود. اما به هر حال این انتقال در حال انجام گرفتن است. جنبش زنان همانند تمام جنبش های اجتماعی دیگر باید رادیکال شود و رادیکال خواهد شد. راه دیگری در برابر این جنبش وجود ندارد. تنها آن نیروئی می تواند در آینده رهبری این جنبش را در دست داشته باشد که لاقل، در سرلوحه برنامه اش، برابری بی قید و شرط حقوق اجتماعی و سیاسی زن و مرد قرار داشته باشد. این نیروکسی جز گرایش سوسیالیست درون جنبش زنان نخواهد بود.

از آنچه که تاکنون گفته شد، چنین نتیجه می شود که در جریان تحولات پیش روی، جنبش های دانشجویی، معلمان و زنان، به عنوان جنبش های متحد طبقه کارگر در مرحله کنونی، همچون خود جنبش طبقه کارگر با اعتلاء و رادیکالیسم روز افزونی رو به رو خواهند بود. تضادهای موجود در جامعه ایران، به آن مرحله از رشد خود رسیده اند، که سیاست تشدید سرکوب و اختناق رژیم را بی اثر سازند و خود این سیاست را به عملی برای رشد و اعتلاء مبارزات تبدیل کنند.

*- رجوع شود به نشریه کار- مقاله سیر قهرائی در جنبش سوسیالیستی ایران شماره های ۲۶۷ و ۲۶۸ سال ۱۳۷۲

شکست کنفرانس شرم‌الشیخ

فشار بر دانشجویان پلی تکنیک، به مثابه سرکوب جنبش دانشجویی

فکری را بیش از همه می توان در همبستگی جنبش دانشجویی با کارگران، زنان، معلمان و نیز وجود نشریات متعدد دانشجویی باز یافت. نشریاتی که بعضا با گرایش چپ و رادیکال، از کیفیت نسبتا خوبی نیز برخوردارند. وجود این نشریات در جامعه خفقان زده ایران، برای دانشجویان جوان و پرشوری که علاوه بر دست یابی به مطالبات صنفی - سیاسی دانشجویی، با داشتن دیدگاه های انقلابی، شرایط حاکم بر دانشگاه راه جدای از کل جامعه و دیگر جنبش های اجتماعی نمی بینند، و برای دست یابی به آزادی های سیاسی - اجتماعی در کل جامعه نیز مبارزه می کنند، نابرابری های اجتماعی و ستم طبقاتی را بر نمی تابند، و در نهایت، برای نابودی جمهوری اسلامی و رسیدن به آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند، می تواند دریچه ای از هم فکری، برای رسیدن به راه کارهای عملی در پاسخ دادن به معضلات جنبش دانشجویی و نیز نشر و رشد اندیشه های رادیکال، انقلابی و سوسیالیستی در محیط دانشجویی باشد. لذا، با توجه به این واقعیت، حرکت توطئه گرانه رژیم، در "جعل لوگوی" نشریات دانشجویی دانشگاه پلی تکنیک، می تواند شروع یک تهاجم سراسری برای مقابله با زمینه های حرکت دانشجویان در جهت ایجاد تشکل های مستقل و نیز به محاق کشاندن نشریات دانشجویی باشد. اگر چه رژیم تا کنون، توقیف و تعطیلی اینگونه نشریات دانشجویی را، به صورت پراکنده، با دستور حراست و مسئولان دانشگاه های کشور، پیش برده است، اما، با توجه به کثرت نشریات دانشجویی و رشد این گرایش در دانشگاه ها، عملا، قادر به مهار کردن این تحول در دانشگاه های کشور نبوده است. لذا هوشیاری دانشجویان، برای حفظ و تثبیت دست آوردهای کنونی جنبش دانشجویی، از جمله دست یابی به تشکل های مستقل و انتشار نشریات دانشجویی، می تواند پیش درآمدی باشد برای هم فکری و همبستگی سراسری دانشجویان مبارز، جهت به دست آوردن امکان مبارزه سازمان یافته تر، علیه تهاجمات سرکوبگرانه رژیم. طبیعتا نشریات دانشجویی، با گرایش چپ و رادیکال، یکی از راه کارهای تبادل اندیشه و گسترش آن در محیط دانشجویی ست که در فضا سازی فکری - سیاسی دانشگاه و دانشجویان نقشی موثر دارد. و درست از همین منظر، همواره در خطر تعرض و تهاجمات هر روزه رژیم و عوامل آن در درون دانشگاه ها قرار گرفته اند. لذا دانشجویان مبارز، چپ و کمونیست، نباید تمام امکانات خود را، فقط روی نشریات دانشجویی سرمایه گذاری کنند. بلکه باید از امکانات و شیوه های دیگری که خطر ضربه پذیری را برای این دسته از دانشجویان، به حداقل می رساند نیز، سود ببرند. تهاجم سازمان یافته رژیم به دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک، و حملات سراسری به زنان، که با ضرب و شتم، توهین، ارباب و بازداشت های گسترده زنان و دختران، در جامعه همراه بوده است، دقیقا همان سیاست تکراری و کهنه شده

نهادهای دیگر از قبیل سازمان ملل یا اتحادیه اروپا که فقط قول هایی برای چشم پوشی از قروض عراق دادند. هر چند رسانه ها گفت و گوی چند لحظه ای وزرای امور خارجه جمهوری اسلامی و آمریکا را بزرگ نمایی کردند تا به این گمان دامن زنند که گویا منوچهر متکی و کوندولیزا رایس راه را برای عادی سازی روابط باز کرده اند، اما در جریان کنفرانس هر دو دیگری را به حمایت از تروریسم در ایران و عراق متهم نمودند. با این حال در بیانیه پایانی کنفرانس آمده است: "شرکت کنندگان تأکید می کنند که تمام دولت ها موظفند از تحرکات تروریستی در کشورهای خود جلوگیری به عمل آورند و نگذارند تروریست ها از خاک آن ها برای عملیات شان استفاده کنند." در این بیانیه همچنین آمده است که هیچ کشوری حق ندارد در اوضاع عراق مداخله کند. به زبان دیگر این بیانیه مدعی ست که بحران عراق فقط برآمده از اشغال آمریکا نیست و دولت هایی مانند جمهوری اسلامی و سوریه در وخامت اوضاع نقش دارند. در واقع بیانیه ای پایانی کنفرانس شرم‌الشیخ بدون این که تفسیری لازم داشته باشد شکست و بی نتیجه بودن این نشست را نشان می دهد، چرا که دیگر یک کودک ده ساله هم می داند که وضعیت عراق بدون اشغالگری امپریالیسم آمریکا تا بدین حد به وخامت نمی گراید که اکنون هست و جمهوری اسلامی یا سوریه هم به سادگی از اهداف توسعه طلبانه ی خود در منطقه دست بردار نیستند. امپریالیسم آمریکا هر روز بیش از روز گذشته در باتلاق عراق فرو می رود. تضادهای داخلی در این کشور در رابطه با عراق حادثتر از گذشته شده است. از سویی کنگره ی آمریکا با اکثریت "دمکرات" از اختصاص بودجه برای ادامه ی اشغال عراق سر باز می زند و خواستار بازگرداندن تدریجی نیروهای نظامی از عراق است و از سوی دیگر رئیس جمهور "جمهوریخواه" این تصمیمات را یکی پس از دیگری وتو می کند. شکست و استیصال در عراق به حدی بالا گرفته است که حتا برخی از نظریه پردازان "نومحافظه کاران" مانند رچارد پرل، پشت جرج بوش را خالی می کنند.

جمهوری اسلامی نیز با توجه به پرونده ی قطور هسته ای خود از بحران عراق حداکثر استفاده را برای گرفتن امتیازات بیش تر می کند و به هیچ وجه حاضر نیست از نیروهای تحت حمایت خود در عراق دست بردارد. هر چند که احمدی نژاد و متکی و دیگر مسئولانش دائم خود را خواستار امنیت و آرامش در عراق اعلام می کنند. با این حال نه امپریالیسم آمریکا و نه جمهوری اسلامی تنها بازیگران اوضاع کنونی در عراق نیستند و به فرض این که از سویی نیروهای اشغالگر از عراق خارج شوند و از سویی دیگر جمهوری اسلامی هم دست از حمایت از نیروهای تحت حمایت خود بردارد، وضعیت عراق به سادگی رو به بهبود نخواهد رفت. اکنون بیش از چهار سال از اشغال عراق می گذرد. بر اساس ارقامی که نشریه انگلیسی Lancet منتشر نموده است از آوریل ۲۰۰۳ تاکنون دست کم شش صد هزار تن از مردم عراق در بمباران ها و انفجارات گوناگون کشته شده اند. نه تنها صدها هزار تن خانه و کاشانه خود را از دست داده اند بلکه بسیاری از زیرساختارهایی که هنوز در عراق وجود داشتند ویران و نابود شدند. نزدیک به دو و نیم میلیون نفر از مردم عراق از کشور گریخته اند. هر روز دست کم صد نفر جان خود را در گوشه و کنار عراق در اثر انفجارات گوناگون که اکنون رنگ و بوی جنگ داخلی گرفته است، از دست می دهند. این ها همه نتیجه ی اشغالگری نظامی امپریالیستی و مداخلات دولت های توسعه طلب پان اسلامیست همچون جمهوری اسلامی ست. نمی توان باور کرد و انتظار داشت که دول و کسانی که خود مسئول وعامل این همه خرابی و کشتار هستند در کنفرانس هایی مانند شرم‌الشیخ بتوانند و بخواهند که این وضع تغییر کند. وضعیت عراق با برگزاری هزار کنفرانس مانند شرم‌الشیخ به سادگی تغییر نخواهد کرد و این نشست ها هم سرنوشتی به جز شکست نخواهند داشت. تغییر اوضاع در عراق در گرو پایان دادن به اشغالگری نظامی امپریالیستی، قطع دخالت های توسعه طلبانه پان اسلامیستی و به دست گرفتن گرفتن ابتکار عمل توسط مردم عراق است و نه دولت های دست نشانده این امپریالیست یا آن پان اسلامیست.

جمهوری اسلامی ست، که در جهت به انحراف کشاندن روند روبه رشد مطالبات جنبش های اجتماعی به کار گرفته شده است. دانشجویان، همان گونه که در پی طرح مطالبات صنفی - سیاسی خود هستند، با در نظر داشتن اینکه دانشگاه به عنوان بخشی از جامعه - و نه جدای از آن - می باشد، علاوه بر دنبال کردن مطالبات و اعتراضات خود در سطح دانشگاه، می بایست نسبت به ترفندهای حاکمیت، در منحرف ساختن توجه دانشجویان در جلو گیری از اتحاد و همبستگی با دیگر جنبش های اعتراض آمیز درون جامعه، مانند جنبش کارگران، زنان، معلمان، بیش از پیش آگاه باشند.

تهاجم همه جانبه رژیم به دانشگاه پلی تکنیک، که اکنون به نماد مقاومت، پایداری و همبستگی مبارزاتی، برای دانشگاه های سراسر کشور تبدیل شده است، در واقع چنگ و دندان نشان دادن رژیم، به کل جنبش دانشجویی ست. لذا درک این ضرورت، و حمایت سراسری دانشگاه های کشور، از دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک، به معنای دفاع از خود و جنبش دانشجویی، به عنوان یک کل به هم پیوسته خواهد بود. در شرایط کنونی تنها اتحاد، همدلی و همبستگی مبارزاتی دانشگاه های سراسر کشور، به عنوان یک کل به هم پیوسته، رژیم را از رسیدن به اهداف سرکوبگرانه اش باز خواهد داشت.



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیکی E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 501 may 2007

فشار بر دانشجویان پلی تکنیک، به مثابه سرکوب جنبش دانشجویی

از صفحه ۱

شرایط گذشته به سر می برند، و نه رژیم در موقعیت سال های اولیه بعد از قیام قرار دارد، که بتواند با تکیه بر احساسات مذهبی حاکم بر جامعه و سود بردن از توهم توده ها نسبت به خود، با یکه تازی، سیاست های ارتجاعی و سرکوبگرانه خود را در جامعه و دانشگاه های کشور پیش ببرد. اما همه این واقعیت ها، مانع از آن نبوده و نخواهد بود، که جمهوری اسلامی از ماهیت ارتجاعی، قرون وسطانی و سرکوبگرانه خود، قدمی عقب نشینی نماید و مطالبات حداقلی صنفی - سیاسی جنبش های اجتماعی درون جامعه، از جمله جنبش دانشجویی را به رسمیت بشناسد.

آنچه رژیم را، بیش از همه دچار هراس و نگرانی کرده است، رشد رادیکالیسم و گرایش مطالبات صنفی جنبش های اجتماعی، به سوی مطالبات صنفی - سیاسی و خارج شدن این جنبش ها، از سیطره نفوذ و کنترل طیف های رنگارنگ درون حاکمیت است. لذا، یکی از اهداف جمهوری اسلامی، در به کار گیری شیوه های سرکوب در این مرحله، جلوگیری از رشد رادیکالیسم و پیشگیری از گسترش مطالبات توده ها و جنبش های اجتماعی از جمله جنبش دانشجویی است. به عبارتی، در شرایط کنونی، جمهوری اسلامی به "مرگ" می گیرد تا توده ها را، به "تب" راضی گرداند. و آنگاه از منظر این سیاست استراتژیک خود، بتواند جنبش های اجتماعی را از مسیر اصلی خود که همانا، نفی کامل نظام ضد مردمی و قرون وسطانی جمهوری اسلامی ست، منحرف کرده و همانند گذشته، توده ها و جنبش های اجتماعی را در سطح مطالبات از قبیل "تار مو" و "کوتاه و بلندی" آستین پیراهن، نگاه دارد. سیاستی که جمهوری اسلامی، در تمامی دوران بیست و هشت ساله ی حاکمیت خود، از آن سود برده است.

همه شواهد موجود در دانشگاه های کشور، نشان از شروع و گسترش یک تحول فکری - سیاسی رادیکال در میان دانشجویان است. این تحول

در صفحه ۷

در آخرین ترفند به کار گرفته شده علیه دانشجویان، رئیس دانشگاه، با همراهی بسیج دانشجویی، انتظامات و همدستی نیروهای اطلاعاتی، سعی کردند با "جعل لوگوی" چهار نشریه دانشجویی و نوشتن مطالبی "موهن" علیه "مفاسات رژیم" و چاپ کاریکاتوری از خامنه ای، نخست، زمینه های اعمال فشار و سرکوب عریان دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک را فراهم سازند و سپس، با تسری آن، به تمام دانشگاه های کشور، فضا را برای بستر سازی "انقلاب فرهنگی" دیگری آماده نمایند.

توقیف چهار نشریه دانشجویی ریوار، آتیه، سرخط، سحر و منع انتشار کلیه نشریات دانشجویی، ممنوع الورد کردن دانشجویان فعال، بازداشت چند تن از دانشجویان و احضار ۲۵ تن دیگر از دانشجویان به کمیته ی سرکوب انضباطی، تا کنون، پیامد این تلاش توطئه گرانه رژیم، در دانشگاه پلی تکنیک بوده است. تا جاییکه بعضی از دانشجویان دستگیر شده، جهت اعتراف گیری تحت فشار و شکنجه قرار گرفته اند.

اگرچه، همزمان با اعمال فشار بر دانشگاه پلی تکنیک، دانشگاه های دیگر نیز از فشار و اعمال شیوه های سرکوبگرانه رژیم، بی بهره نبوده اند، و در همین زمان، دانشجویان زیادی، با حکم کمیته های انضباطی، با تعلیق و تنبیه مواجه بوده اند. اما، مرکز ثقل این مرحله از یورش جمهوری اسلامی، روی دانشگاه پلی تکنیک، به عنوان نماد اعتراضات جنبش دانشجویی متمرکز شده است.

اینکه مجموعه شرایط حاکم بر جامعه و دانشگاه های کشور، آیا اجازه پیشبرد و گسترش چنین سیاستی را به جمهوری اسلامی می دهد یا نه؟، طبیعتاً سوالی ست، که حتا خود سران جمهوری اسلامی نیز، پاسخ مثبتی برای آن ندارند. تجربه دانشگاه پلی تکنیک، و روند اعتراضات دانشجویی در دانشگاه های مازندران، همدان، علامه طباطبایی، کرمان، مشهد و سهند تبریز، نشان داده است، نه دانشگاه و دانشجویان در

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه ی هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۹ / ۵ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ردیف ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی